

آریائی

www.ariaye.com

what ariaye site is about

NEWS

REVIEWS

EVENTS

FEATURES



محمد عارف عرفان
لندن- فبروری 2014

سیا، واژدهای خفته اش در حزب
دموکراتیک خلق افغانستان



در قلمرو تاریخ برای اولین بار فاش میشود که :

حفیظ الله امین جاسوس «سیا» بود.

«سیا» ارتش سرخ رابه افغانستان کشاند.

"رادیوی دولتی فرانسه (6)"

در امتداد گذرگاه پر مخاطره تاریخ، قایق طوفانزده افغانستان، که پیوسته اسیر طوفانها بود در واپسین سده های اخیر، پس از عبور از معبرگاه ستم، فقر، فرودستی، ظلمت، بی عدالتی، عقب مانی و عقبگرائی، درست سه و نیم دهه قبل در هفتم ثور (1357) خورشیدی، با رخداد "قیام مسلحانه"، که ظاهراً، به فرمان حزب دموکراتیک خلق افغانستان، براه افتید، با گشایش افقگاه کوتاه مدت، رفته رفته با موج سواری پرتلاطم، در سمت مخالف رودخانه شناکرد، و در میعادگاه غیر پیشبینی شده و در کرانه های ساحلی ناآشنا، از آنسوی اقیانوسها و در همدستی و تبنانی با "کپتان" آن که آرم "ستاره سرخ انقلاب" را، در جبین داشت از درون و بیرون آماج قرار داده شد.

بازتاب این رخداد، گستره بزرگی را در مقیاس داخلی، منطقوی و جهانی احتوا کرد، و تضادهای خفته و رقابتهای بزرگ جهانی را که آمیخته با کینه ورزی و حس انتقام جوئی های تاریخی بود از ژرفا به سطح بیرون کشید. سوگوارانه، حول انگیزشهای واقعینانه این رخداد و بازتاب حقیقی آن تاکنون به ندرت قلمفرسائی شده است. دریغا در یک شگرد مهندسی شده، برای تحریف افکار عمومی، و برای مستور ساختن دستان آلوده، در قبال حوادث ناهنجار، در یک رویکرد ساده، بدون محاسبات فکتور عمده خارجی، فقط بصورت گل وبدون تمایز سیاسی، سازمانی، پرکتیکی و هدایتگری، "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، علرغم اراده، و خواست آرمانی و مرامی اش، که درین "گنداب طلایی" غوطه ور شد، خلاف همه کارکردهای وطنپرستانه و بهیخواهانه اش، در عصر حاکمیت، بویژه پس از تحول ششم جدی، و ایجاد خطوط نوین سیاسی، که با رنگ انساندوستی، مشارکت ملی، تقوا، عدالت، آزادی، و ترقی آذین یافته بود، بوسیله کاوشگران جهنم، دشمنان وطن، و سخن سرايان مذبگیرشان، ویا برخی ناآگاهان بازیهای عقب پرده، در یک قضاوت غیر منصفانه و پیشداوری شتاب زده، بطرزیکجانبه مسئول آن روزگاران، قلمداد می گردد.

درین جستار برپایه داشته های نوین، سعی مینمایم، تا، جائی مقدور، نمائی واقعی، این جریانات را برپایه حقایق تاریخی و از عقب عینک، قلمپردازان خرد ورز و باوجدان، بویژه کارآگاهان و کارشناسان سیاسی جهان غرب، به تصویر کشیده و سلسله زنجیرئی جریانات پی در پی را، که منتج به وقوع

حوادث، بحران‌ها و سرانجام، عامل اعزام ارتش شوروی در افغانستان شد، به کنکاش گرفته و حقایق پاکیزه را از درون آوارها بیرون آرم.

بدیهیست، انگار که، سکان "فرماندهی" حزب از کفه‌ عمل "سیا" بیرون بود، و حزب در خط برنامه‌ی و مبتنی بر تعهدات و مرام قبول شده‌اش، درین مسیر پیش رفت، افق‌گاه نویدبخشی را با یک چرخش دراماتیک، با تغییر فصل دردناک تاریخ، در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه افغانستان گشود، اما این روزنه‌ها، بلا انقطاع و بزودی با تهاجمات بزرگ از انسوی اقیانوس‌ها، رنگ دیگری جست و در زیر ضربات مرگبار اردوگاه غرب، ارتجاع عرب، دشمنان منطقوی، مجاهدین و تروریستان جهانی، که نقش جنگ آوران "نیابتی" را در پروژه بزرگ استعمار جهانی ایفا نمودند، با غروب مایوس انگیز، به پایان رسید.

با اعزام ارتش شوروی در افغانستان، که به دعوت حفیظ الله امین صورت گرفت، چنان هیولای افترا آمیز تبلیغاتی، از حوزه رسانه‌های غربی برخاست، که آسمان دنیا را در زیر ابرهای تاریک دروغ در هم پیچاند. چنانچه درین مورد آقای "Jim Gallagher"، خبرنگار اخبار "نیویارک دیلی" سرگذشت خویش را در خصوص فعالیت ناوگان‌های تبلیغاتی غرب علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان، چنین به تصویر میکشد: "بعد از اعزام نیروهای اتحاد شوروی در افغانستان، جیمی کارتر رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، غریب‌کشید، که روس‌ها، دین اسلام را در افغانستان پامال نموده، و همین اکنون، همه کابل در آتش جنگ میسوزد، و کنترل اوضاع بصورت کُل در دست ارتش شوروی در افغانستان است. کارتر، رسانه‌های غربی را به سرایش نغمه محکومیت "تجاوز" شوروی دعوت کرد. اما، من زمانی که به تاریخ نهم جنوری 1980 اعزام کابل شدم، در میدان هوایی کابل بطرز غیرمنتظره، صدای آذان مُلا را شنیدم و دیدم که در داخل میدان هوایی، مردم به عبادت می پردازند، و کنترل میدان، در دست سربازان افغانستان قرار دارد. این خبرنگار با دیدن مناظر صلح آمیز کابل، و آزادی مردم برای ادای مناسک دینی، و تسلط ارتش افغانستان بر جامعه، با مشاهده این تناقضات و دروغ‌های عریان، لاجرم با خشم و ناامیدی فریاد می کشد!"

او سپس با توجه به گزارشات متناقض ارسالی، توسط خبرنگاران غربی، درین باب مینگارد: "افغان‌ها یک بازی خطرناکی بنام بزکشی دارند، که بوسیله اسب‌های زیبا و شگفت انگیز براه می افتد، (بازی که مورد ستایش اسکندر کبیر، قرار داشت)، آنها به دنبال گوساله بی سر، مثل توپ، در پرواز درمی آیند، تا بلاخره یکی از سوارکاران، تلاش میکند تا، گوساله را بر باید و بشکل غیر قابل استفاده در حالت خونین و خمیره گی و پوسیدگی، در "دایره حلال" پرتاب نماید، غذای که تنها برای سگان است. آن خبرنگار انیکه در روزهای جنوری همان سال (1980)، به افغانستان ریختند، و با جان گذشتی، حومه شهر را در جستجوی "جنگ" جولان زدند، البته "جنگی" که محض درسرخ خیری روزنامه‌های غربی قبلاً شعله ور شده بود، بطریقی که غرب خود، درگیر نوع بزکشی پر مخاطره افغانی بود.

اما غربی‌ها، به عوض گوساله بی سر، "حقیقت" خون آلود را، به تازیانه زدند و آنرا در میدان "حلال" پرتاب کردند. البته غذای که تنها برای سگ‌ها بود. (1)

بدینسان، غربی و شرکاء جرمی شان، در راستای اهداف راهبردی خود، کوره زار آتش جنگ را در افغانستان شعله و رساخته و در خط سقوط نظام، و برگشت ارتجاع در کشور، جهنمی آفریدند. اما، پس منظر فروپاشی جمهوری دموکراتیک افغانستان، و تسلط ارتجاع سیاه بر جامعه، و تهاجم غرب و ناتو و جدل با تروریسم در کشور، تصویر وحشت انگیزی را در جهان امروز به نمایش گذاشته و سقوط

"جمهوری دموکراتیک افغانستان"، تأثرات عمیق نخبگان و اندیشمندان جهان را براگیخته است. چنانچه درین خصوص پروفیسور "John Ryan"، استاد و محقق ارشد در دانشگاه "Winnipeg" کانادا که در سالهای حوادث "انقلابی" در افغانستان بوده است، از مزیت ها و دست آوردهای جمهوری دموکراتیک افغانستان با حسرت یاد نموده و نقش "سی آی ای" و نماینده آن "حفیظ الله امین" را در واژگونی حزب و نظام برجسته ساخته و در خصوص این جریان غم انگیز در مقاله تحت عنوان "داستان پایان ناپذیرتر اژیدی افغانستان" که سالهای اخیر درگیر و دارنبرد ناتوبا طالبان و تروریسم، نگارش یافت، چنین مینگارد (2):

داستان پایان ناپذیرتر اژیدی افغانستان

"چیزی را که من گیج کننده یافتم عبارت ازین بود که رسانه های غربی هرگز، حتی برای یک زمان کوتاه هم تذکر نداد، که افغانستان، زمانی از یک نظام مترقی سیکولار به حمایت وسیع مردم، برخوردار بود. نظامی که رفورم های ترقیخواهانه را به تصویب رساند، و حقوق مساوی را برای زنان تامین نمود. این تحولات، نظام افغانستان را بسوی قرن بیستم هدایت مینمود. طوریکه دانشمند علوم سیاسی بریتانیا "فردهالیدی" در ماه می 1979، اظهار نمود: بعد از تأسیس نظام، ابعاد تغییرات در حومه کشور، طی یک سال گذشته، احتمالاً معادل دو قرن بوده باشد. حالا ممکن آن رژیم، نوع نظامی می بود که احتمالاً هم غرب و هم اکثریت مردم افغانستان، از آن حمایت مینمود.

این پژوهشگر با آه و حسرت پرسشی را مطرح نموده و مینگارد: "اما، بالای این نظام چه آمد؟ قبل از اعزام ارتش شوروی در افغانستان، این نظام مدتها قبل بوسیله "سیا" و مجاهدین، تضعیف شده و به تحلیل رفته بود. آنها باعث برانگیختن وقایع تر اژید و ویرانی کشور گردیدند و لاجرم مقدرات اش به حوادث مصیبتبار یازدهم سپتمبر در ایالات متحده آمریکا و بحرانات غم انگیز کنونی گره یافت. پروفیسور جان رایان، که خود یکی از شاهدان عینی تحولات سالهای "انقلاب" در افغانستان بود، با برداشت های عینی درین خصوص چنین مینگارد: "من، به حد کافی از اقبال بلند برخوردار بودم که در ماه نوامبر 1978، یعنی شش ماه بعد از تأسیس نظام ترقیخواه، در کابل بودم. من از پشاور، از طریق کوتل خیبر، به کابل سفر نموده و چندین هفته را در شهر کابل و حومه روستائی آن سپری نمودم. در زمان مرخصیهای دانشگاهی خود، به حیث استاد دانشگاه "Winnipeg"، مدتی یکسال را در آسیا در پروژه های پژوهشهای زراعتی، برای کاربرد مطالعات مستند فارمها، و انجام هفتاد مطالعه در دوازده کشور، که از جاپان آغاز یافت، و با مطالعات چهار فارم در افغانستان پایان یافت، بسر بردم.

این حکومت، بوسیله عناصر انقلابی به قدرت دست یافت. آن زمان، بطور حیرت انگیز، زمان صلح بود، و من از همکاری کامل مقامات و مساعدهت های فاکولته زراعت دانشگاه کابل برخوردار شدم. در دانشگاه، رئیس و برخی استادان و پروفیسوران، راجع به تاریخ افغانستان، موقعیتهای اقتصادی و انگیزشهای رخداد انقلاب، معلومات مختصر ارائه نمودند.

برحسب اظهارات رئیس دانشگاه و استادان، اکثریت توده های مردم افغانستان، در سالهای 1970، کشاورزان بودند، اما سیستم زمینداری، در زمان فیودالیسم، از تغییرات لازم برخوردار نگردید. به مقیاس "سه" برابر زمین، در مالکیت "سه" فیصد از فیودالانی بود که مجموعه شهر و ندان روستائی را تشکیل مینمودند. بسیاری دهاقین بی زمین، به حیث مستاجر و یا اجاره داران درین زمین ها کار میکردند. در زمینهای کم حاصل، مالکین زمین، از سه حصه دو حصه و در زمین های حاصل خیز، از پنج حصه چهار حصه، سهم تولیدی محصولات را، حاصل میداشتند. درین صورت اجاره داران زمین، با حصول کمترین محصولات برای تغذیه فامیل خویش دست و پنجه نرم مینمودند. تا حدودی روی همین دلایل و حشتناک جریان های روستائی، شاه افغانستان در سال (1973) سقوط داده شد، اما هیچگونه رفورمهای زراعتی پدیدار نگردید، و حکومت جدید، به حیث یک نظام استبدادی، فاسد، و منفور، رویکار آمد.

در 27 اپریل 1978، به تعقیب تظاهرات بزرگ، در مقابل کاخ ریاست جمهوری، ارتش به حمایت مردم برخاست، و بعد از نبرد مختصر با گارد ریاست جمهوری، نظام سقوط داده شد. (3)
افسران نظامی، سپس رهبران "مارکسیست" را از قید زندان رهانیده و از حزب مربوط دعوت نمودند تا حکومت راتحت رهبری نورمحمد تره کی تشکیل نماید.

ارتش بخاطری از "مارکسیستها" حمایت نمود، که ایشان یگانه افرادی بودند، که دارائی پروگرام و برنامه معین برای رفورم مترقی زراعتی، اقتصادی و اجتماعی بودند.
نویسنده در خصوص برچسب های بازار تبلیغاتی نقش اتحاد شوروی درین رخداده اشاره نموده مینگارد: "بطریقی که حکومت "مارکسیستی"، به قدرت رسید، کاملاً یک حادثه طبیعی بود. با اینکه CIA، اتحاد شوروی را درین واقعه مقصر مینداشت، اما در واقع، اتحاد شوروی نسبت به وقوع این جریان، خود، به حیرت فرورفت.

رفورم ها

حکومت، به رفورم های ضروری و گسترده آغاز نمود. برخی این رفورمها بسیار جنجال آفرین، اما اکثر آنها بسیار مردم پسند بوده و به حمایت و استقبال مردم مواجه گردید.
جدائی دین از دولت پدید آمد، اتحادیه های کارگری، قانونی شدند، مراقبت های بهداشتی، و فکترتعلیم و تربیه، به اولویت کاری نظام درآمد، برای زنان حقوق مساوی اعطا گردید، دختران به مکتب میرفتند، عروسی اطفال و دختران نابالغ، غیر قانونی خوانده شد، و پرداخت مهریه های فیودالی متوقف ساخته شد.

به تاریخ اول سپتمبر 1978، الغای اسناد قرضداری دهاقین از زمینداران و سود خوارانی که 24 فیصد مفاد خویش را وضع مینمودند، به تصویب رسید. پروگرام رفورم های زمین پیوسته انکشاف مینمود، و انتظار میرفت که برای همه خانواده های زارع شامل "زمین داران"، معادل مقدار مساوی زمین توزیع گردد.

پروفیسور جان رایان، زرع خشخاش را به مثابه لوکوموتیف ماشین جنگ، به ابتکار "سیا" پیوند داده مینویسد: "از طریق دانشگاه کابل، پروژه تحقیقاتی خویش را به مساعدت یک پروفیسور زراعت براه انداختم و بیش از یک هفته را در حومه کشور سپری نموده، و با بخشی وسیع از دهاقین صحبت نمودم. دهاقین سرگرم تولید محصولات متنوع زراعتی و مالدارانی بودند و اساساً، افغانستان در حوزه تولید مواد غذایی، یک کشور خودکفا بود. برخلاف موجودیت مزارع خشخاش در مناطق شمال غربی پاکستان که من شاهد آن بودم، به هیچوجه این پدیده در افغانستان دیده نمی شد و محصولات کشمش، از اقلام عمده صادراتی محصولات افغانستان بود.

ترویج زرع خشخاش، بوسیله "سی ای ای" که مجاهدین را رهبری میکرد، به منظور حمایت مالی آنها در تهاجمات شان علیه نظام وقت در افغانستان ترویج یافت، و کشت خشخاش کماکان ادامه یافت.

نویسنده وضع اجتماعی و فرهنگی اقشار اجتماعی را مورد بررسی قرار داده ادامه میدهد: "دهاقین، از طریق رفورمها، مزایای معینی را بدست آوردند، اکثرآباً رویکار آمدن نظام نوین مسرور بودند. من داستانهای اشکباری را راجع به زندگی ناهنجار دهاقین شنیدم، دریافتم که چگونه دهاقین زمین های خویش را به علت عدم توانائی پرداخت های قروض شان از دست دادند. بدین طریق نزدیک به نصفی از دهاقین کشور که خانه ها و زمین های شان به تملک زمینداران درآمد، برپیکر خویش زخم برداشتند. همچنان تعداد زیادی این مردم قروض زمیندارانی را بر شانه های خویش حمل مینمودند، که از یدران و یدرکلان های شان برای شان میراث مانده بود، و آنها هرگز تصور باز پرداخت آنرا نمی

نمودند. چندین تن ایشان برایم گفتند، که الغای این سند قرض، به معنای تحایف خداوندی تلقی میگردد. سپس در جریان صحبت با دوکانداران کابل دریافتم که آنها نیز از انکشافات نوین، مسرور به نظر میرسیدند. یکی از آنها برایم گفت که بصورت قطع باورمند نیست که رهبران حکومت، مارکسیست باشند. چراکه آنها هرگز در امور مذهبی مان مداخله نمی نمایند. چون اکنون، دهاقین از امکان داشتن پول، برخوردار بودند، نتایج کسب و کار پرسود بود، لذا هیچ شکایتی نداشتند. چیز را که به چشم نگاه میکردم عبارت از تاملین زندگی صلح آمیز بود، و تنها چند پولیس و افراد ارتش در برخی از محلات به چشم میخوردند. زنها بر طبق تمایل شان با لباسهای دلخواه آراسته بودند، من فوتوگرافی یک منظره را در یک ایستگاه سرویس دارم، که نشان میدهد یک خانم با برقع ملیس بوده و خانم دیگری با لباسهای نوع غربی آراسته بنظر میرسد. یک مرد در لباس یک تاجر و دیگری در لباسهای مرسوم و دستار عنعنوی ملیس بود. چنین صحنه های آمیخته با رنگ های ملی و فراملی، کاملاً معمول بود."

این پژوهشگر، نقش ملاها را در برانگیختن تضادهای خشم آلود جامعه و مردم جدی تلقی نموده ادامه میدهد: "بدون شک، بنظر میرسد که این یک نظام اصلی طبیعی بوده و مردم به آینده و بسوی افق نگاه مینمودند. مسلماً جریان حقوق زن و پیرویه تعلیم تربیه جنجال برانگیز بود، و ملاهای متعصب و بنیاد گر کمپاین تبلیغاتی خویش را علیه این رویکرد براه انداختند. علاوه بر آن به تعداد "دو صد و پنجاه هزار" ملا از جمله زمینداران بودند، و آنها با حرارت زیاد در برابر این رفورم ها عصیان نمودند. در مساجد، آنها دهاقین را ترغیب نمودند تا در برابر پلانهای حکومت به پاخیزند زیرا از منظرگاه دید آنها، این تنها خداوند است که زمین را برای آنها اعطا میدارد. در واقع اکثر آهمینگونه مردم و هواداران فریب خورده آنها یکجا با سود خواران بودند، که در پاکستان سرازیر شده و تحت نام مهاجر در آنجا اسکان گزیدند.

انجامردمانی هم بودند که نه تنها در برابر رفورم های زراعتی به مخالفت برخاستند بل در مقابل سائیر رفورمها مانند رفورم های اقتصادی و اجتماعی مخالف بودند."

در تداوم این پژوهش، نویسنده، در راستای نقش اصلی ایالات متحده آمریکا، نظر افکنده می نویسد: "اما آنجا مخالف بسیار نیرومند تری دیگری نیز در برابر حکومت وجود داشت، این ایالات متحده آمریکا بود که در برابر این نظام بخاطر که گویا این نظام، مارکسیستی نامیده میشد، به مخالفت برخاست. در آغاز به گونه غیر رسمی اما بعد از سوم جولای 1979 بعد از صدور مجوز صلاحیت از سوی "کارتر" رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، CIA همرا با پاکستان و عربستان سعودی، مساعدت های نظامی و کمک های آموزشی خویش را برای مسلمانان بنیادگر، که بعداً بنام "مجاهدین" و یا "مبارزین آزادیخواه" مسمار گردیدند، آغاز نمودند. در حقیقت رونالد ریگن بیان نموده آنها [مجاهدین] "معادل اخلاقی پدران بنیادگذار آمریکا هستند."

در فراسوی نقش یک جاسوس

نویسنده این مقال، مبتنی بر مدارک و شواهد معتبر، نقش "حفیظ الله امین" را به حیث جاسوس "سیا" در ویرانگریهای نظام و جامعه بطرز جدی، مورد ارزیابی قرار داده خاطر نشان میسازد: "فاز دوم استراتژی ضد انقلابی ایالات متحده آمریکا شامل مردی بنام "حفیظ الله امین" میگردد. در سالهای 1960 زمانی که "امین" در دانشگاه "Stanford" ایالات متحده آمریکا تحصیل مینمود، و همچنان در جریان بازدید مجدداً از ایالات متحده آمریکا، بنظر میرسد که حفیظ الله امین از سوی سازمان CIA، استخدام شده و دوباره به افغانستان فرستاده شد. امین، بهانه جست که او یک مارکسیست تندرو است. از طریق او بود که CIA در درون نظام تره کی نفوذ کرد. با وجودی که این جریان رسماً، انتشار نیافته است، اما اینجاشواهد بنیادینی وجود دارد که صحت این نظریه را به اثبات میرساند (4).

بدون در نظر داشت اسناد درین خصوص، رفتار او در زمان اقتدارش، بازتاب‌دهنده روشی بود که یک اجنت "سیا" باید آن اعمال را انجام میداد. او هوشیارانه راه خویش را بسوی نردبان عالی قدرت باز نمود، اول به حیث وزیر دفاع و سپس به حیث صدراعظم جا خوش کرد. در سپتامبر 1979، او کودتای خویش را راه اندازی نمود، قدرت نظام را تصاحب کرد، نورمحمد تره کی را به قتل رساند، سپس همه هواداران تره کی را یا به کشتارگاه فرستاد، و یازندانی و تبعید ساخت. امین سپس به ترفندی متصل شد تا اعتبار نظام "ماکسیستی" را دگرگون نماید. او قوانین اژدهایی و سختی را علیه روحانیون مسلمان کشور وضع نمود، تا هدفمندانه آنها را بیشتر از نظام بیگانه سازد.

در تداوم این بحث، پروفیسور جان رایان می نویسد: "در زمان حاکمیت امین رفورم های مترقی متوقف ساخته شد، و هزاران انسان به قفسه های زندان افکنده شدند. افسران ارتش یا با تحمل تنزیل مقام به وظایف پسيف سوق یافتند، یا به زندان افکنده شدند و یاهم به قتل رسیدند، و با این رویکرد، او پایه های ارتش را متزلزل ساخت.

در عین زمان، "سی آی ای" برای مجاهدین آموزش نظامی داده و آنانرا تسلیح نموده تا به تعداد هزاران جنگاور در بخشهای کشور تهاجم نموده و بطور ویژه کلینیک های صحتی و مکاتب را ویران و معلمین را به قتل رسانیدند. هرگاه معلمین با دختران متعلم در یک صنف دیده میشدند، کشته میشدند و بعضاً در حضور اطفال، شکم های شان دریده میشد. در جریان سه ماه، با اقدامات هماهنگ شده مجاهدین و یالیسی های معکوس حفیظ الله امین، تقریباً پایه های نظام ماکسیستی در هم شکست.

این موضوع قابل یاد داشت است که طی این مدت زمان "امین"، با شارژدافیر و برخی مامورین دیگر ایالات متحده آمریکا در کابل، ملاقات های متعددی را برگزار نمود. او همچنان مشاورین سیری خویش را به پاکستان بطرز مخفیانه فرستاد تا با رهبران پایه مجاهدین "گلبدین حکمتیار" در پاکستان، دیدار نماید.

و اضحاً "امین"، پلان های دیگری را برای تدارک "کودتای" دیگر طراحی نموده بود، تا تمامی نیروهای مترقی را در درون دولت، نابود نموده و سپس با نیروهای مجاهدین یکجا شده، تا "نظام بنیادگرای اسلامی" را تشکیل، و خود را به حیث رئیس جمهور و حکمتیار را به حیث صدراعظم آن دولت بگمارد.

ورود ارتش "سبز"، و دخول ارتش "سرخ"

نویسنده در راستای سقوط مرگبار حفیظ الله امین و نقش ارتش شوروی چنین می نگارد: "اما، در پایان دسامبر 1979، "امین"، یا بوسیله دسته های نظامی ارتش افغانستان هوادار نورمحمد تره کی و یا بوسیله سربازان اتحاد شوروی، سقوط داده شد و به قتل رسید، تفکیک حقیقت هنوز دشوار است. اما نظریه غالب و قابل قبول اینست، که این جریان بوسیله ارتش شوروی به اجرا گذاشته شد، اما اتحاد شوروی پیوسته این نگرش را تکذیب مینمود.

حقیقت اینست که برخی از نیروهای شوروی در "هشتم دسمبر" [19 روز قبل از ششم جدی-برگردان] به دعوت مقامات افغانستان، در آن کشور جابجا گردیدند. این همه حقایق در پرده سیاست جنگ سرد، ابرآلود نگهداشته شد، و به حیث یک پدیده تیره باقی ماند.

نویسنده تصویر غم انگیز نظام خوننای امین را به کنکاش گرفته و حول تحولات ششم جدی و بازتاب آن چنین می نگارد: "با سقوط نظام امین، جشن بزرگ در افغانستان، براه افتید، به تعداد "ده هزار تن" زندانیان سیاسی، از زندان رها گردیدند. او انیکه ببرک کارمل (بعد از برگشت تبعید از کشور چکوسلواکیا) زعامت ریاست جمهوری را بدوش گرفت. هرگاه، او خود، میآمد، به حیث "قهرمان"، مورد ستایش قرار میگرفت.

اما در خصوص ماهیت حکومت بعد از ششم جدی آقای "William Blum" با اقتباس از آقای " Selig Harrison" می نگارد: "در سالهای 1980، رژیم کارمل، سپس حکومت داکتر نجیب الله، با وجود وضعیت اضطراری جنگ، برنامه نوسازی و مدرنیزاسیون را بخاطر توسعه نظام انجام دادند: آنها، سیستم برق رسانی و کلینیک های صحتی را به قراء گسترش داده، و رفورم های زراعتی و سواد آموزی را بکار بستند، تعداد زیاد زندانیان سیاسی که بطور غیرقانونی بوسیله "امین" محبوس شده بودند، رها نموده و ملاها و افراد غیرحزبی را، در حکومت شامل ساختند. همه این تحولات را با توجه به مدارج حساسیت و بشیوه ملایمت، بدون اینکه با روال ساختارهای سنتی در تقابل افتد، بسرسانیدند. آنها، با تصریح و جایب اسلامی شان، به ساختمان و احیائی مجدد مساجد، توصل جسته و زمینها و بناهای شخصیت های بزرگ مذهبی را از رفورم اصلاحات ارضی معاف ساختند. در کوتاه ترین زمان، تلاش نمودند تا اشتباهات فاحش حکومت "امین" را در خصوص شتاب زورمندانه تغییرات که خواست تا "گلو" مردم را تعویض نماید، مرتفع سازند. (5)

جان رایان در خصوص بازتاب اعزام نیروهای شوروی در کشوری می نگارد: "چیزیکه شرایط مسرتبار را مکر ساخت، عبارت از ورود فوری سربازان اتحاد شوروی در کشور بود که یابه ابتکار خود شان و یاهم بر بنیاد پیمان سال 1978 افغان - شوروی، بود. اهداف شوروی عبارت ازین بود تا تهاجمات ده ها هزار نیروی تا دندان مسلح مجاهدین را که تعداد کثیری مزدوران خارجی را بهمراه داشتند، بازدارد. اما آنچه که امروز وسیعاً قابل درک است عبارت از آن است که ایالات متحده آمریکا از طریق "سیا" بطرز فعالانه در قضایای افغانستان لاقطی یکسال درگیر بود، و ورود نیروهای شوروی در افغانستان، پاسخی بود به مداخلات ایالات متحده آمریکا.

نویسنده اضافه نموده می نگارد: "حضور نیروهای شوروی در خاک افغانستان، بطرز تراژید، مراحل نهائی ویرانی کشور را، رقم زد. زیبگنیو برژینسکی، مشاور امنیت رئیس جمهور کارتر، پس از آن، با لاف و گزاف اعلام کرد که او کارتر را متقاعد کرده بود تا برای CIA اجازه دهد تا دام پی برای "خرس روسی" پهن نموده و به اتحاد جماهیر شوروی چشیدن طعم جنگ ویتنام را تحمیل نماید.

بریزنسکی ازین انکشافات، به حیث فرصت طلایی، برای آتش افگنی و انگیزش تعصب مسلمانان مرتجع و بنیادگرا سود جست، و آنها را برای اعلام "جهاد" (جنگ مقدس)، گویا علیه "دین نا باوران" که خاک افغانستان را آلوده نموده اند، تحریک ساخت، تا نتهای اینگونه افراد را از کشور تبعید نمایند بل، آنها (مجاهدین) را ترغیب نمودند تا، بخشهای بزرگ خاک اتحاد شوروی را که مسلمانان در آن زیست مینمودند، "آزاد" سازند. برای ده سال بعد، با هزینه بلیون ها دالر پول آمریکا و سعودی و استخدام هزاران مسلمانان خارجی، به شمول اسامه بن لادن، در زیر چتر جهاد، و تشکیل ارتش افراطیون مذهبی، خاک افغانستان را به "زباله" مبدل ساختند.

این نویسنده، در پیرامون نقش تروریستان کشورهای اسلامی در تهاجم به افغانستان چنین ابراز نظر مینماید: "دکتر احمد رشید متخصص امور آسیای مرکزی درین خصوص مینگارد: "با تشویق فعال [از لحاظ کلاسیک] CIA و ISI، خواستند تا جهاد افغانستان را به "جنگ جهانی" مبدل نموده، و خواستند تا همه کشورهای اسلامی بر علیه اتحاد شوروی درین نبرد کشانیده شوند. حدود (35000)، تن از مسلمانان بنیادگر، از چهل کشور جهان، بین سالهای 1982-1992، درین جنگ مشارکت نمودند. ده ها هزار تن دیگر، به پاکستان سرازیر شدند، تا در مدارس پاکستان، به تعلیمات بیردازند. سرانجام به تعداد "یکصد هزار" تن از "مسلمانان خارجی" رادیکال، مستقیماً در جهاد افغانستان کشانیده شدند."

سیا، بطور مخفیانه این جنگجویان را تعلیمات نظامی می آموزاند و از آنها در بخش مالی و نظامی حمایت مینمود. باید بیاد داشت که مردم افغانستان، دارای تاریخ و سابقه "متعصبان مذهبی" نمی باشند. برای خلقت جهاد بر بنیاد آرزوهای "سیا"، نیاز وجود داشت تا افراطگرایان عرب، مصر و پاکستان، درین کارزار فراخوانده شوند، لذا ظهور بنیادگرائی در افغانستان، در کارنامه های "سیا" گره خورده است. همچنان رونالد ریگن لقب "مبارزین راه آزادی" را برای مجاهدین اعطا نموده و این مجاهدین بودند، که مصیبت های وحشتناکی به بار آورده و به معنای واقعی کلمه، آنها قبل از همه تروریست بودند.

فاجعه سقوط

این پژوهشگر مراحل پایانی زندگی جمهوری دموکراتیک افغانستان را بطرز غم انگیز به تصویر کشیده ادامه میدهد: "شوروی ها درین "ویتنام" شان، به زانو درآمدند، و نیروهای خویش را در فبروری 1989 از افغانستان خارج ساختند، اما جنگ ادامه یافت. بطور عموم چنین پندار وجود داشت که حکومت مارکسیستی، به مجرد خروج نیروهای شوروی از کشور، به سرعت سقوط خواهد نمود، اما این تصور از واقعیت بر نخاست. با منظره شرارت مجاهدین، بخشی عظیمی از مردم افغانستان، بویژه زنان، از نظام کاملاً میانه رو "نجیب الله" دفاع نموده و بدون حضور حتی یک سرباز شوروی، آنها برای مدت سه سال دیگر رزمیدند. در حقیقت حیات این نظام بیشتر از زندگی خود اتحاد شوروی که در دسامبر 1991، فروپاشید، طول کشید.

در واقع در چنین مراحل خطیر، فکتور قاطع که منجر به سقوط نظام در افغانستان شد، اولاً در خیانت آمریکائیان و ثانیاً در خیانت شوروی ها نهفته بود. زمانی که شوروی ها مصمم شدند تا نیروهای خویش را از افغانستان بیرون نمایند، چنین استنباط میشد که هر دو کشور، هم ایالات متحده آمریکا و هم اتحاد شوروی، همه کمک های نظامی و اقتصادی خویش را به طرفین درگیر در افغانستان قطع مینمایند. اتحاد شوروی به این توافقنامه احترام گذاشت و آگاهی داشت که ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و کشور پاکستان، به همکاری و مساعدت های خویش به مجاهدین ادامه میدهند. این بطور معقول مشخص است که هرگاه بعد از سال 1988، اتحاد شوروی با نگرش حس عدالت و انصاف، با حد اقل کمک های مالی و نظامی، حکومت افغانستان را مساعدت مینمود، این کشور از توان ایستادگی در برابر تهاجمات مجاهدین، برخوردار میگردد.

آنگونه بود، که با تداوم پایان ناپذیر تدارکات مالی و نظامی سوپرپاور آمریکا [برای مجاهدین] و بدون دریافت کمک های مالی، حکومت افغانستان، در اپریل سال 1992، شکست خورد. مجاهدین فاتح، که حال بخشی وسیعی حکومت کنونی را تشکیل داده اند، قبل از همه، اعضای نظام سیکولار پیشین، و هزاران تن نیروهای ترقیخواه را به قتل رسانیدند. سپس طی چهار سال آینده، آنها در بین خود جنگیدند، و باعث تجاوز و چپاول در کشور گردیدند، تا آنکه در سپتامبر 1996، طالبان، کابل را تسخیر، و آنها را از میان برداشتند.

بعد از سقوط نظام مارکسیستی، در جریان سالهای جنگ داخلی، کابل مانند اکثر شهرهای دیگر، که متحمل خنثرات هنگفتی گردید، بکلی ویران گردید.

طالبان کسانی که کشور را از زیر سیطره مجاهدین "آزاد" نمودند، نظام شریر ارتجاعی را در کشور برقرار ساختند. ملاکان بعد از پیروزی مجاهدین، بصورت فوری برگشتند، و زمانی که طالبان قدرت را تصاحب کردند، نبرد واقعی در برابر زنان اعلام گردید که البته فاقد هرگونه مبنای اسلامی پنداشته میشد. به تعداد هزاران تن از زنان، به حیث معلم، داکتر، استاد، و مشاغل گوناگون، از وظایف شان برکنار ساخته شدند.

آنها همچنان بعداً اجازه نداشتند، تا به حیث نیروی کار، نقش بیافرینند و حتی دکتوران بدون حضور نزدیکان مرد نمیتوانستند تا به درمان زنان مبادرت ورزند. دختران از رفتن به مکتب منع ساخته شدند. ترور در همه اشکالش، اساس رژیم را تشکیل میداد، البته رژیم اسلامی فاشیستی، و رژیم که بوسیله پاکستان، در سرکان قدرت باقی ماند. این رژیم با حفظ همه جنایات اش، در آغاز بوسیله اداره کلینتون، مورد حمایت قرار داشت، چنین تصور وجود داشت که طالبان "ثبات" بوجود خواهد آورد، تا بتواند زمینه انتقال یابین "گاز" و "نفت" را از طریق افغانستان فراهم نماید. علاوه بر آن اداره بوش مبلغ "124" میلیون دلار آمریکائی را به افغانستان مساعدت نمود، و تا زمان روز سرنوشت ساز یازدهم سپتمبر این مذاکرات جریان داشت.

این پژوهشگر با توجه به فکتور خارجی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان چنین مینگارد: "بنا برین برای انجام این جنایت در افغانستان کی را باید مقصر پنداشت؟ بدیهیست که ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی را! اما هرگاه، اتحاد شوروی را درین خصوص ملامت پنداشت، پس با اعمال ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان درین راستا، چگونه میتوان اغماض نمود؟

رפורمهای ترقیخواهانه اقتصادی و اجتماعی را که حکومت نور محمد تره کی پیاده نمود، و مقام زنان و دختران را در جایگاه قرن بیستم مشخص ساخت، بوسیله ایالات متحده آمریکا، که گویا حکومت "مارکسیستی" خوانده میشود، مورد مخالفت قرار گرفت، نگاه بدبینانه و خصومتبار آمریکا با کمونیسم، و پالیسی آنکشور برای تحلیل بردن اتحاد شوروی، آمریکا را بران داشت، تا از ارتجاعی ترین و متعصب ترین نیروهای مذهبی در جهان حمایت نموده و از آنها به حیث "ارتش نیابتی" در جنگ با کمونیسم و اتحاد شوروی استفاده و درین رویکرد، افغانستان و مردمش را نابود نماید.

اعزام نیرو و ازسوی شوروی ها در کشور در جهت حمایت از رژیم مارکسیستی که تحت تهاجمات وسیع و گسترده افراطیون مذهبی قرار داشت، اقدام احمقانه بود. هرگاه اتحاد شوروی بصورت ساده، تجهیزات نظامی برای رژیم مارکسیستی افغانستان، آماده مینمود، آنها شایدین وحشی ها، را، دم دروازه توقف میدادند. زیرا مردمان عادی افغانستان اهل تعصب نبودند، و آنها از فورم های مترقی نظام حمایت مینمودند.

آقای جان رایان در پایان مقاله خویش چنین نتیجه گیری نموده مینویسد: "هرگاه، ما، از تراژیدی افغانستان چیزی بیاموزیم، این بسیار مهم است تا بیاموزیم که "هرگاه ایالات متحده آمریکا در افغانستان مداخله نمی کرد، و حکومت مارکسیستی تره کی را به حال خودش رها میکرد، آنجا نه نیروی مجاهدین وجود داشت، نه دخالت شوروی، نه جنگی که کشور را ویران ساخت، نه اسامه بن لادن و نه تراژیدی یازدهم سپتمبر ایالات متحده آمریکا وجود داشت."

آری خواننده عزیز! در پهنائی جهانی و افق تفکر اندیشمندان رسالتجو، این منظره روشن پدیدار میگردد، که رژیم جمهوری دموکراتیک آنهم در تحت آتشبارهای توپخانه های دشمنان افغانستان، فصلی نوین و ترقیخواهانه را در تاریخ مصیبتبار افغانستان باز کرد، پس از تاریکی های متداوم، افقی را گشود، سکوتی را درهم شکست و چرخ حرکت تاریخ را بدوران کشید، اما این نظام، در آتش انتقام شعله ور شد، در آتش راهبردی کشورگشایان سوخت، و بوسیله بلندگویان دموکراسی، توسط "سیا" و به یاری سیاهترین پیام آوران مرگ تحت بهانه "دین"، عمرش پایان یافت و غروب هولناکی را بر آسمان افغانستان چیره ساخت. یکی از بازیگران اصلی درین سناریوی خونبار، نماینده سیا، "امین" بود و حال ببینیم که این سناریو، بر رویت اسناد معتبر، چگونه تداوم یافته و تا، ناکجاها ادامه می یابد؟

سیمانی "امین" در آینه استخبارات جهان

در خصوص وابستگی امین به سازمان "سیا" و چگونگی کشاندن پای ارتش سرخ به افغانستان، رادیو فرانسه انتر (رادیو دولتی فرانسه) مطلبی را افشا کرد که مورخان و همه کسانی که مسأله افغانستان را

دنبال می کردند، حیرت زده کرد. خبر این بود: "حفیظ الله امین جاسوس سیا بود. حفیظ الله امین مسؤول سازمان افسری حزب دموکراتیک بود، او خودسرانه (مسلم‌آبه دستور «سیا» با عبدالقادر فرمانده نیروی هوایی افغانستان تماس گرفته و به او می گوید: حزب دستور کودتا علیه داودخان را داده است فوراً اقدام کنید. او بدستور سیا زمینه ساز دعوت ارتش شوروی در افغانستان گردید. «سازمان اطلاعات امریکا «سیا» تلاش زیادی کرد که ارتش سرخ وارد افغانستان شود.

مدتی بود که «سیا» به کمک عوامل خود در افغانستان و پاکستان در صدد تلاش پیاده کردن طرح سوق دادن شوروی به لانه زنبور افغانستان بودند تا سرانجام در 28 دسامبر 1979 طرح آنها، با موفقیت اجرا گردید.

شکست امریکا پس از پانزده سال نبردهای خونین در ویتنام با وجود به کار بردن نوینترین سلاحها و بمباران شبانه روزی ویتنام شمالی، و اشنگتن رابه این نتیجه رساند که باید رقیب زورمند خود را نیز دچار همان سرنوشتی سازد که امریکا با آن روبرو گردید.

رادیو «فرانس انتر» روزهای شنبه ساعت یک و نیم بعد از ظهر برنامه بی را پخش می کند زیر عنوان «راندووبایکس» (وعده دیدار با ایکس). ایکس ظاهراً یکی از مأموران عالی رتبه سازمان ضد جاسوسی فرانسه است که تاکنون هیچ کس از نام واقعی او آگاه نیست به همین دلیل مجهول مانده است.

برنامه را «دنی شسو (DENIS-CHEISSEVX)» که مورخ مشهوری است و از زویندهای سیاسی پشت پرده سیاست آگاه است اداره میکند. در این برنامه تاکنون از بازیکنان پشت صحنه شطرنج سیاسی جهان پرده برداری شده است چگونگی اکثر کودتاهایی که در امریکای لاتین چون شیلی، پرو، اروگوئه، سالوادور و همچنین کودتاهای خاورمیانه چون کودتای سال 1953 که علیه دکتر مصدق روی داده است پرده برداری شده و عوامل آن و دستهای مرموزی که در این کودتاها دست داشته اند معرفی شده اند سازمان «سیا» به محض فارغ شدن از مسئله ویتنام، طرح وارد آوردن ضربه بزرگی را به شوروی تهیه دید... [معلومات بیشتر - (6)]

در امتداد و در روشنی اسناد و مدارک معتبر جهانی در خصوص فعالیت "سیا" در حوزه سیاسی و روشنفکری افغانستان، آقای James A. Lucas، چنین می نگارد: "، اساساً فعالیت های آمریکا در افغانستان در سالهای 1950-1960، آغاز شد، "سی ای ای" به پرداخت رشوه های گزاف و ترغیب تهدید، در میان محصلین افغانی در آمریکا متوسل شد، تا از مخالفت های جاری در برابر تحولات مترقی حمایت نماید، بدینوسیله آمریکا به استخدام محصلین افغانی، در آمریکا پرداخت، تا محصلین مذکور، هنگام برگشت به وطن، به حیث "اجنت"، به نفع آن کشور نقش آفرینی نمایند. در طی این مدت، لاقلاً یکتن از رؤسای اتحادیه محصلین "ASA"، بنام "ضیا نورزی"، که بعداً به حیث "رئیس خزاین دولت" در افغانستان برگزیده شد، توسط "سیا" استخدام شد و او با سازمان سیا در آمریکا همکاری نمود. همچنان سیا تلاش های بیهوده را برای استخدام "عبد الطیف هوتکی" نیز بر راه انداخت. عبد الطیف هوتکی در سال 1967، اعلان کرد که تعداد قابل توجهی از مقامات کلیدی افغانستان، که در ایالات متحده آمریکا، تحصیل نموده اند، یا بوسیله "سیا"، آموزش دیده اند، و یا تحت تعلیمات "سیا" قرار دارند. (7)

همچنان آقای "William Blum"، تحت عنوان "جهاد آمریکائی" در 1979-1992 افغانستان، در خصوص پروسه استخدام "امین" به سازمان "سیا" چنین می نگارد: " در اواخر سالهای 1950 و اوایل سالهای 1960، امین در کالج معلمان دانشگاه کلمبیا، و دانشگاه "Wisconsin"، شامل

شد، این البته دوران اوج "سی آی ای" بود. گزارش شده است که در سال 1963، حفیظ الله امین به حیث رئیس انجمن محصلین "برگزیده شد. اما این مسئله تأیید نشده است. مگر مشخص شده است که "انجمن محصلین" بخشی از بودجه خود را از بنیاد آسیا تأمین مینمود، بنیادی که برای سالهای متعدد جبهه اساسی "سیا" در آسیا، پنداشته میشد و زمانی "امین"، با این سازمان همکاری بود. (8)

نقش آمریکا، برای مداخله نظامی شوروی

مبتنی بر مدارک و اسناد معتبر جهانی، ایالات متحده آمریکا، پیوسته در رویانی انتقام شکست ویتنام، استراتژی ماهرانه را برگزید، و درین گزینه افغانستان را به حیث قربانی، در مرکز برنامه های راهبردی خویش قرار داد. آمریکا در پرتاب تیر خود بسوی افغانستان، دو هدف عمده را دنبال نمود، برای فرونشانی عطش انتقام طعم شکست جنگ ویتنام و کشاندن پای ارتش شوروی در افغانستان، و از سوی دیگر سرکوب جنبش نوپای افغانستان و لاجرم اشغال این کشور و تاسیس پایگاه های نظامی در آن. در خصوص علایق آمریکا و برنامه کشاندن پای ارتش شوروی در افغانستان، بریژنسکی مشاور قمر سفید اظهار میدارد که: "در حقیقت مساعدتهای مخفی ایالات متحده آمریکا برای مجاهدین در افغانستان، به تاریخ سوم جولای 1979، پس از امضای دایرکتیف معین بوسیله رئیس جمهور کارتر آغاز شد. در آن روز ضمن نوشتن نامه برای رئیس جمهور، خاطر نشان ساختم که به اعتقاد اینجانب، این "کمکها"، اتحاد شوروی را وادار خواهد نمود، تا به افغانستان، مداخله نظامی نماید. (9)

مرتبط به آن بر قول آقای James A. Lucas، عضو "فعالان صلح"، بریژنسکی در سال 1998، ضمن مصاحبه خویش، که در صفحات 15-21 "Le Nouvel Observateur" در پاریس به نشر رسید، در راستای سوالی، اعتراف نمود که: "در واقع، نقش آمریکا بود، که باعث تجاوز شوروی در افغانستان گردید. (10)"

معنای قیام مسلحانه ثور

درست سه و نیم دهه از برپائی "قیام مسلحانه هفت ثور سپری میگردد، اما تا هنوز، در بسا برگه های تاریخی، نوشتارها و رسانه های گفتاری و نوشتاری، تصویر ریالیستیک انگیزش واقعی این قیام، در پرده ابهام باقی مانده و بطرز اعجاب انگیز، تا همین اکنون، کوچکترین اسنادی وجود نداشته است، تا بر فیصله "هیئت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، جهت راه اندازی "قیام" صحه بگذارد. حزب آگاهانه در آن برهه از زمان، چالش های پر مخاطره را درین راستا درک مینمود و برخلاف، مجموعه برچسب ها و تبلیغات مخالفین سیاسی اش، کوچکترین اراده و نقش هدایتگرانه را در خصوص راه اندازی قیام نداشت. بنا بر قول آقای عبدالوکیل وزیر پیشین خارجه جمهوری دموکراتیک افغانستان و مسئول شاخه نظامی جناح "پرچم"، فقید ببرک کارمل که با هوشمندی، شرایط سیاسی و اجتماعی افغانستان را به تصویر میکشید، خلاف هرگونه اقدام ماجراجویانه، و راه اندازی "قیام" و "کودتا" بود. چنانچه روزگاری قبل از رخداد هفتم ثور، در برابر طرح هوس آلود راه اندازی کودتا، به پاسخی یکی از اعضای ارشد حزب گفته بود: "در روال کنونی، جامعه سیاسی افغانستان، به زن حامله و بارداری میماند، که هرگونه فشار قبل از وقت برای زایش نوزاد، هم، مادر را، به دیار نیستی سوق داده و هم طفل را ضایع می سازد. لذا بطور جدی حزب و رفقا باید از چنین گزینه بپرهیزند." از مجموع گفتار، مصاحبه ها، کتابها و نیشته های شخصیت های مطرح حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر می

آید که حزب هرگز، نه تنها اینکه فیصله را مبنی بر راه اندازی "قیام مسلحانه ثور" به تصویب نرسانده بود. هکذا بر قول شاهدان عینی، رخداد غاقیلگرانه قیام، همه رهبران طراز اول در قید زنجیر حزب راهنگام آزادی شان از زندان، و یا حضور شان در مخفیگاه ها، این رویداد غیرمنتظره، حیرت زده ساخته بود.

درین راستا محمد عزیزنعیم برادرزاده فقید محمد داوود خان چنین میگوید: "...چند هفته بعد ازین واقعه [حادثه کشتار خانواده محمد داوود]، مامور وزارت خارجه بریتانیا، که در شعبه افغانستان وظیفه داشت، به نام رمزی برای اظهار تسلیت پیش من آمد، نسبت به این واقعه ای که به خانواده من رخ داد و در ضمن گفت که یک راپور (گزارش) از سفیر شان آقای کرک رسیده و درین راپور از ملاقات تعارفی که با ببرک کارمل به عمل آمده بود، یاد شده و به قرار گفته رمزی، در راپور نوشته شده بود، ببرک کارمل گفته که ما در مقابل یک عمل انجام یافته قرار گرفته بودیم." (11)

هکذا، آقای عبد الکریم میثاق یکی از رهبران ارشد حزب (جناح خلق)، ضمن مصاحبه عدم اطلاع رهبری حزب را از وقوع برپائی قیام نظامی، تصریح میدارد" (12)

با چنین رویکرد، پس چرا و تحت کدام انگیزه و برنامه، دامان مقدس و انساندوستانه حزب با خون آلوده گردید؟

دریک رویکرد شگفت انگیز ریشه های همه این ماجرا ها را میتوان در اسرار نهفته دریافت: برپایه مدارک و شواهد معتبر، استنباط میگردد که حتی قبل از حادثه "ترور" شهید میر اکبر خیبر، طرح " کودتا " از جانب حفیظ الله امین نماینده "سیا" برای سرکوب جنبش بالنده کشور و فراهم سازی نقشه های آتی "سیا" ریخته شده بود. چنانچه درین خصوص در کتاب "ما چگونه به بیماری وایروس (A) هجوم به افغانستان مبتلا میگردیدیم، که از داشته های معتبر "کی گی بی" است، آمده است:

" فقط چندی قبل، در شروع بهار، امین دعوت نامه ای به "عبدالقادر" فرستاد تا در منزل یک پیلوت دیگر بنام اسدالله سروری که در غرب شهر کابل زندگی مینمود بیاید. در خانه سروری، او، بر علاوه امین، با یک صاحب منصب دیگر، از کندک تانک، بنام اسلم وطنجار نیز معرفی گردید. امین پس از آنکه شخصاً مطمئن گردید که کسی در اطاق همجوار، گفتگوی آنها را گوش نمی دهد حاضرین را مخاطب قرار داده گفت: " رفقا، میخواهم شما را به یک فیصله مهم آشنا بسازم، بیروی سیاسی حزب عقیده دارد که داوود، پس از آگاهی از وحدت حزب قصد دارد رهبری ما را زیر ضربه قرار دهد. این معلومات را، ما از حلقه های نزدیک به رئیس جمهور به دست آورده ایم. اگر اعضای بیروی سیاسی حزب دستگیر شوند، "سازمان نظامی انقلابی" باید داخل اقدام شود. " امین در حالیکه با قیافه نهایت جدی به صاحب منصبان میدید، ادامه داد:

"شما وظیفه دارید تدابیر معینی را روی دست گرفته آنها را عملی نمائید، من جمله قیام مسلحانه را علیه نظام بر راه اندازید. من شما را به اینجا دعوت کردم تا پلانی برای همچون یک قیامی ترتیب گردد. "

"طی روزهای بعدی قادر روی جزئیات آتی پلان کودتا کار میکرد: برای هجوم و اشغال ارگ ریاست جمهوری، وزارت دفاع، میدانهای هوایی، مراکز و مؤسسات مهم و راه ها، به چه تعداد تانک ضرورت خواهد بود، کی ها از جمله طرفداران سر سپرده داوود باید در قدم اول دستگیر شوند و کیه با فاصله سربه نیست شوند؛ طرق هماهنگی میان آن عده قطعات که در کودتای نظامی سهم خواهند

گرفت... " و طنجا روعده داده بود که در ساعات اول قیام، حداقل بیست تانک و ماشین محاربوی را برساند. قادر باور داشت که تعداد مذکور برای کامیابی کودتا کافی است...."

"مسئله که نزد این توطئه گرمسلکی (هدف قادر است- مترجم) روشن نبود و موجبات تشویش او را به بارمی آورد، عدم موجودیت پرچمی ها در جلساتی که برای یلان گذاری کودتای نظامی به راه انداخته میشدند، بود. افزون بر همه او متوجه شد که همه دساتیرینهایی در داخل اردو صرف به صاحب منصبان جناح "خلق" داده میشد. قادر با خود فکر میکرد که یا امین بالای پرچمی ها اعتماد ندارد و یا میخواهد خود یکه تاز میدان باشد."

"درین میان حوادث به شدت انکشاف میکرد، و یکی از محبوبترین چهره حزب دموکراتیک خلق" میراکبر خیبر، به قتل رسید. (13)"

بر بنیاد مدارک مستند فوق، و کاربرد عقل سلیم باید چنین پنداشت، که حزب خود درگیریک دسیسه قبلا طراحی شده، از سوی دشمنانش شد، و ناخودآگاه در باطلاق خون شنا کرد. برای ابهام زدائی برنامه "کودتا" از سوی حفیظ الله امین که در غیاب حزب، صورت گرفت، بهتر است تا به سخنان یکی از نقش آفرینان اصلی "جنرال قادر" گوش فراداده، به قضاوت بنشینیم:

"چیزی حدود یک سال قبل از هفت ثور، «امین»، من و وطنجا را به خانه اسدالله «سروری» دعوت کرد. وطنجا را نیامد. به جای او «قادر آکا» آمد. ما خاکه آن یلان را ساختیم. یک هفته بعد، من و وطنجا به خانه اسدالله سروری رفتیم و یلان نهایی را من و وطنجا با هم ساختیم (14)."

با برداشت یافته های "کی گی بی" و سخنان جنرال قادر، در محوریت، آمادگی و تدارکات نظامی پشت پرده حزب، بوسیله حفیظ الله امین، جهت راه اندازی قیام، هم رنگی کامل، به چشم میرسد، اما با توجه به ظهور ضعف حافظه جنرال قادر که در کتاب خاطرات اش، در بسا موارد مشهود است، منطقاً، موعد تدارک قیام رامیتوان بر پایه اطلاعات "کی گی بی" در اوایل بهار 1978 نسبت داد، نه یکسال قبل از آن.

رویکرد دیگری که این نظریه را قوت می بخشد، عبارت ازین است که بنا بر قول آقای دستگیر پنجشیری، "بعد از اثبات نقش "امین" در ترور علی احمد خرم وزیر یلان فقید محمد داوود خان که به تاریخ 25 عقرب 1356 هجری شمسی، رخ داد، پس از دریافت گزارش "کمسیون حقیقت یاب"، بیروی سیاسی حزب، موضوع سبکدوشی امین را از عضویت کمیته مرکزی و سبکدوشی وی را از سمت "شاخه نظامی" حزب، مطرح ساخت که با تعلل و تأخیر همراه بود. (15)"

بدیهیست که تحقق چنین تصمیم، امین را به یک مهره سوخته مبدل مینمود و مجموعه سرمایه گذاری او را در حزب و ارتش بهم میریخت، لذا او باید سریعاً از اجرای این مهم، می جهید و سرنوشت حزب را بیباکانه با مقدرات سیاسی رقم میزد. در تیزیس "امین"، در هر دو روی سکه، بُرد نوشته شده بود، بر حسب نقشه "سیا"، در شکست قیام، محمد داوود، حزب را می شکست، و در سناریوی پیروزی قیام، او خود، حزب را ورشکسته میساخت. بدینسان، او بطور شتابان و برای جلوگیری از فرصت سوزی، به سرنوشت حزب قمار زد که بر طبق نقشه مطروحه و استنتاج جریان حوادث، او برنده و حزب و ملت بازنده شد.

ترور "خیبر" سرآغاز سناریوی "امین"

با دست آویز اسناد، شواهد و حقایق انکارناپذیر، این پندار در ذهن انسان شکل می یابد، که طرح "قیام" ثور که بوسیله شخص "حفیظ الله امین" در قالب یک "سناریوی" کامپلکسی و دراز مدت، استخوانبندی گردید، و بطور شگفت انگیزی، با حمایت دستان مرموز اراکین بلندپایه نظام، همراه گردید، از فقدان "انگیزه سیاسی" برای برانگیختن یک انفجار بزرگ در دوسوی خط، برای تحریک نظام و تحریک حزب و تقابل و زور آزمائی ایندو، رنج می بُرد. "امین" با آراستن کامل برنامه نظامی، دیگر صرفاً به یک بهانه سیاسی نیاز داشت، تا در هوائی هیجانانگیز، هم عطش قیام را در ارتش برانگیزد، و هم رهبری حزب را در لای غبار یک عمل انجام یافته و تدافعی بفریبد. این حالت ترصد، با تردستی برق آسائی امین، با خون شهید "میر اکبر خیبر" یکی از نظریه پردازان محبوب حزب، و دستگیری ستون رهبری حزب، پایان یافت، و شاخه نظامی حزب (فرکسیون خلق) که تحت رهبری امین قرار داشت، در خط تعرض آماده شد و ماشین نظامی را بدستور او که بطور استثنای خود، بخاطر تطبیق نقشه بطرز معنی داری، از دام رهیده بود، بدوران انداخت.

گفتنیست که در امتداد و پیشینه، این رفتار فتنه انگیزانه، اساساً، ترور شهید میر اکبر خیبر، سومین مرحله این پروژه، بشمار میرود: "در پائیز سال 1977، شخصی، به نام "انعام الحق گران"، که پیلوت شرکت هوائی آریانا بود، با ضرب چند گلوله در مقابل منزلش از پا درآمد. او در همان بلاک مکروریان کابل می زیست که فقید ببرک کارمل نیز در آنجا زندگی می کرد. او با فقید کارمل مشابهت فزینی و ظاهری نزدیک داشت، و در آن شام تاریکی که وی به قتل رسید، تشخیص او با فقید ببرک کارمل کار دشواری مینمود. هیچگونه دلیل برای قتل او ارائه نشد و قاتل یا مرتکبین قتل وی نیز شناسایی نشدند." اما میان پرچمی ها و آگاهان سیاسی، این اعتقاد وجود داشت که سازماندهی این قتل بوسیله حفیظ الله امین، طراحی شده بود. چرا که او بطور اشتی ناپذیر، با کارمل شدیداً کینه و خصومت می ورزید و کارمل را مانعی عمده در خط اهداف شیطنانی خود تلقی میکرد.

یکی دیگر از جنایت سازمان یافته و ماجراجویانه دیگر حفیظ الله امین، قتل علی احمد خرم وزیر پلان حکومت فقید محمد داوود است که بدستور او، بوسیله تروریستی به اسم مرجان، در روز روشن انجام یافت. چنانچه درین راستا، محترم غلام دستگیر پنجشیری مینویسد: "یکی از تحریکات خود سرانه حفیظ الله امین، ترور "علی احمد خرم" وزیر پلان حکومت سردار داوود به تاریخ 25 عقرب 1356 هجری شمسی بود. ترور علی احمد خرم تا جائیکه تحقیقات کمیسیون کنترول حزبی در ولایت کندز آشکار ساخت، توسط حفیظ الله امین طرح گردیده بود... هدف امین از چنین عمل ماجراجویانه این بوده است، تا ابتدا خرم به اثر تهدید مرجان تروریست داخل ارگ شود، تروریست را با خود نزد محمد داوود انتقال دهد، سپس حمله تروریستی علیه سردار داوود انجام شود و آنگاه اردو به حال آماده باش درآید و امین سرانجام به آسانی از طریق اردو، قدرت سیاسی را به تصرف خود درآورد. در خصوص هویت سیاسی مرجان تروریست، آقای پنجشیری مینویسد: "مرجان معلم یکی از شاگردان امین بود، که قبل از تاملین وحدت فرکسیونهای خلق و پرچم، مصادف به 12 سرطان 1356، توسط حفیظ الله امین، به حیث عضو جریان دموکراتیک خلق، به کمیته حزبی ولایت کندز، معرفی و تنظیم شده بود.

(16)."

اما ترور میر اکبر خیبر، در غبار حوادث پیچیده سیاسی پارادوکسهای، پرسش انگیزی را خلق نمود. این برنامه چنان آگاهانه طراحی شده بود، تا در همان جو آشفته و پرتلاطم سیاسی، از یک سو حکومت محمد داوود را، مسبب آن جلوه داده و از سوی با برگزاری رژه سیاسی حزب، خشم نظام را برانگیزد.

بعد از ته نشینی ابرواره های توهم انگیز و رونمایی برنامه های زیرکانه حفیظ الله امین، و پیشینه های سیاسی او، این ایده در محافل آگاه سیاسی قوت یافت، که این قتل تحت یک نقشه گسترده و در چهار چوب سناریوی کامپلکسی "سیا"، برای سرکوب و امحای کامل نهضت دموکراتیک و هموارسازی جاده راهبردی قصر سفید، بوسیله "امین" و ولینعمتان اش، طراحی شده بود. هر چند در آغاز محمد عارف عالمیار و اسدالله سروری به حیث مرتکبین این جنایت قلمداد گردیدند، اما سپس وحید مزده، کارآگاه وزارت خارجه عصر طالبان، آشکار ساخت که ترور "خیر" بوسیله حزب اسلامی گلبدین حکمتیار انجام پذیرفت. او چنین مینگارد: "نخستین بار حکمتیار در کشور ایران، به ترور خیر توسط «دکتر لطیف» و «صمد کوچک» وابسته به چریک های شهری حزب اسلامی، در حضور آقای وحید مزده و دیگران در کشور ایران گواهی داده است. وحید مزده ادامه داده مینویسد که این مطلب را بار دیگر، از سوی فعال حزب اسلامی در پشاور نیز شنیده است. (17)"

یکی از پرسشهای که ذهنیت خواننده گرامی را، می آزارد، عبارت از نقش حزب اسلامی حکمتیار، به مثابه بخشی از این ماجرا و تلفیق رنگ "سرخ" و "سیاه" در گردانندگی این برنامه است!

هرگاه به خاستگاه و خلقت سیاسی این دو عنصر آتش زا "حزب اسلامی" و "حفیظ الله امین" نگاه شود، هر دو ترکیب، شاخه ها از یک درخت "زقوم" اند، که از درون دوزخ "سیا" سرکشیده اند. تا کنون مستندات معتبری را در خصوص وابستگی امین به "سیا" مرور کردیم، در حالی که حزب اسلامی حکمتیار نیز، از درون شکم "سیا" زاده شده و تا کنون به حیث لشکر نیابتی، در خدمت آن سازمان خدمات گسترده یی را انجام داده است. در خصوص وابستگی حزب اسلامی به "سیا"، روبرت دریفوس، در نبشته تحت عنوان "بازی شیطانی چنین مینگارد: "... هر چند سیا در افغانستان، حضور پررنگی در دهه های آغازین جنگ سرد نداشت، این سازمان از کانال دفاتر "بنیاد آسیا" - سازمان وابسته به سیا - تیمی به این کشور فرستاد. در میانه دهه های 1950 و 1960، "بنیاد آسیا" حمایت بی شائبه یی از دانشگاه کابل کرد و پروژه های بسیاری درباره یی سازماندهی جامعه ی مسلمان افغانستان داشت... نصیر الله بابر، مشاور ویژه یی بی نظیر بوتو، نخست وزیر پاکستان، در مصاحبه یی به تاریخ آوریل 1989، کمک مالی ایالات متحده به ستیزه جویان افغان را از 1973 و نیز قرار گرفتن گلبدین حکمتیار، رئیس [حزب اسلامی] زیر چتر آمریکا را، چندین ماه پیش از دخالت نظامی اتحاد شوروی، فاش کرد. (18)"

از سوی دیگر رویکرد تبانی با گروه های اپوزسیون علیه حزب و جنبش، در خصلت سیاسی "امین" سابقه طولانی داشته و او به مثابه یک ماکیاولیست، پیوسته تلاش نموده است تا به هر قیمت ممکن، حزب دموکراتیک خلق افغانستان را آماج قرار دهد. چنانچه درین خصوص، ژورنالیست معتبر کشور هند، آقای گوپال با در نظر داشت کمپاین انتخاباتی پارلمانی که از سوی حزب براه افتید مینویسد: "انتخابات پارلمانی سال 1965، بوسیله کارمل به یک کمپاین وسیع در میان کتله عظیمی از روشنفکران به چرخش درآمد، بنا بر تحریک "امین" گروه های مائویستی و ستم ملی نیز در کمپاین ضد کارمل داخل شدند، کارمل احساس آسیب پذیری مینمود، نه بخاطر آنکه شخصیت او آماج قرار داده میشد بلکه بخاطر نقش یک "اجنت بیگانه" که خواست تا حزب را منشعب گرداند. (19)"

با توجه به دریافت منابع مشترک و زایشگاه و پرورشگاه واحد برای تولید و پرورش حزب اسلامی و گمارش امین در شبکه "سیا" ، حال، سرخ اصلی از درون کلاه معما انگیز بیرون شده و این حقیقت ناب بدست می آید که شبکه عمال "سیا" در آمیزش و هم‌رنگی کامل، دسیسه ترور شادروان میراکبرخیر را برای بسترسازی "قیام" و تصرف قدرت سیاسی بدست امین ، طراحی و تطبیق نمودند. یکی دیگر از مهره های کارسازی که درین ماشین ترور جایافت، حضور تحصیل کرده آمریکا "قدوس غوربندی" و نقش او در آن شامگاه ظلمت‌بار برای بیرون نمودن خیر، تا کمینگاه است. مبرهن است که با توجه به آزمونگاه و نمایشات بعدی ، برای حمایت قاطع از حفیظ الله امین و بریدن فوری از هم‌زمان تاریخی شان، بدینوسیله مشارکت ستون پنجم جناح پرچم (لایق ، بارق ، غوربندی)، در راه اندازی ترور خیر و مشارکت گسترده شان در تطبیق پلانهای امین بیش از پیش برجسته میگردد. با پیروزی قیام، "ستون پنجم" با چرخش یکصد و هشتاد درجه بر پایه توافقات قبلی، به حنجره رسایی امین مبدل شده بر سریر قدرت جایافته، در کنار او قرار گرفته و برای تبعید رهبران جناح "پرچم" و سرکوب هم‌زمان پیشین شان، نقش دسته تبرا در دستان امین ، بازی نمودند.

بر پایه سناریوی تنظیم شده، قطرات خون خیر، باعث برانگیختن "رعدوبرق" بر آسمان کابل شد، طوفان بی سرنوشت ساز بر پا کرد و کاخ جمهوریت فقید محمد داوود را در هم کوفت. موج مه آلود تبلیغاتی رسانه های غرب، و حواریون قلم پردازان طی سه نیم دهه که برای مستور ساختن جنایات غرب و شرکاء در براندازی "نظام جمهوری دموکراتیک" راه اندازی شد، نه تنها پای ، مجموعه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را درین ماجرا دخیل ساختند، بل پا، را فراتر از آن گذاشته، برای خدشه دار ساختن و ارستگی حزب ، انگیزه این حادثه را به خشم و انتقام سران کرملین، در برابر ژنیست سیاسی محمد داوود خان گره زده و بر قول نماینده "نیویارک دیلی آقای " «Jim Gallagher» سه و نیم دهه به عوض گذاشتن گوساله بی سر در دایره حلال ، "حقیقت" خون آلود را به تازیانه زدند، و به دایره حلال پرتاب کردند. "که غذا نیست برای سگان"

با این وجود این بلند گویان و نغمه سرایان، هرگز این پرسش ساده را در برابر خود قرار ندادند که هرگاه و الارتبگان کاخ کرملین، عزم سرنگونی محمد داوود خان را بوسیله "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می‌داشتند، پس چرا با، رهبران طراز اول حزب، از جمله شادروان نور محمد تره کی و فقید بیرک کارمل، رویکرد این تحول بسابزرگ را طی فرصت های طولانی، مطرح نساختند؟ چرا که کارشناسان حوزه نظامی، همگان و بصورت متفق القول، پیروزی "قیام" را که بدون مشارکت کلی شاخه نظامی جناح "پرچم" حزب و تنها به مشارکت فعال شاخه نظامی جناح خلق راه اندازی شد ، با توجه به آرایش نظامی ، در دوسوی خط، و وزنه بلانس و توازن نظامی به نفع حکومت، رایج حادثه "تصادفی" در براندازی نظام ، قلمداد نموده و بیشتر انگیزه پیروزی آنرا منوط به بی کفایتی سران ارشد نظامی حکومت محمد داوود خان میدانند. با پذیرش گزینه خیالپردازانه نقش شوروی در راه اندازی قیام، آیا انجام چنین محاسبه ساده نزد ارتش مردان کارآموده اتحاد شوروی و بازتاب شکست آن برای انجام این قمار بزرگ سیاسی مقدور نبود؟

بر پایه مستندات معتبر تاریخی "کی گی بی" برای نخستین بار، به تاریخ 26 اپریل 1978، منابع "کی گی بی" در کابل، با شک و تردید، از تدارک "احتمالی" قیام، توسط "اجنت" شان، در شاخه نظامی جناح خلق بنام مستعار "محمود" ضمن اطلاعیه آن جناح، به منظور "درک عکس العمل مقامات اتحاد

شوروی در قبال این رویداد"، که در پرده ابهام و بی باوری پوشیده بود، آگاهی یافت و در صبحگاهان روز "قیام"، به تاریخ 27 اپریل 1978، آخرین، اطمینان از برپائی قیام بوسیله "کی گی بی" طور ناباورانه حاصل و به مقامات عالی آن سازمان، در ماسکو خبر داده شد. (20)

پیگفتار

خوانندگان عزیز و سروران گرامی! به عنوان کلام آخر باید گفت که: این نوشته، آیینۀ کوچکیست از یک رخداد نهایت بزرگ. هنوز تاریخ، در مدار این تحولات، آرشیف بزرگ و سخنان ناگفته زیادی در سینه دارد، با احترام بی پایان حول دیدگاه های همه نویسندگان و خردورزان عزیز که تا کنون راه های صعب العبوری را درین بلاد تاریک پیموده و با عینک های شفاف و بی تعصب ره جسته اند. این قلم، خود را مالک اصلی "حقیقت" نپنداشته و هرگز ادای حرف آخر را درین "سخن سرا" در حیطه نخواهد داشت. آنچه که درین جستار ارائه شد، نمائی از رخدادها و بازتابی ورق پاره هایست که با بوسیله اندیشمندان و فرهیختگان حوزه سیاست تهیه شده و یا از اسارت مخازن تاریخی ابر قدرت های بزرگ جهان که افغانستان را به میدان بزرگش کشانیده اند، رهیده است. تسلسل این تحولات جانکاه، در سهای تلخ و آموزنده را برای دولتمردان آتی افغانستان، ارزانی فرموده است، امید تا نسل نوین و بالنده وطن، و "فرمانروایان" این کشور در تداوم این پروژه که در ثور 1357، افتتاح شد و اکنون با سپری شدن سه و نیم دهه ریزش اشک و خون، بطرز اندوهبار آن، در آخرین معراج تکاملی اش در چرخش و تاءنا کجاها، ادامه خواهد یافت، از آزمون های تلخ و ناگوار آن بیاموزند. و قطب نمائی اساسی را برای مسیر آینده قایق طوفان زده افغانستان درین بحر پرتلاطم و موج خیز دریابند!

از پذیرش زحمات شما دوست گران ارج برای مطالعه این نوشتار سپاسگزارم!

رویکردها:

(1) <https://www.marxists.org/history/afghanistan/archive/phillip-bonosky/us-secret-war/ch03.htm>

جنگ مخفی آمریکا

(2) <http://www.globalresearch.ca/afghanistan-a-tale-of-never-ending-tragedy/2750>

داستان پایان ناپذیر تراژیدی افغانستان (پروفیسور جان رایان)

(3) - منظور نویسنده از تظاهراتی خواهد بود که به تاریخ 19 اپریل 1978، هنگام تشییع جنازه میر اکبر خیبری بوسیله حزب اتفاق افتید.

(4) - Blum, op. cit., p. 343; "How the CIA turns foreign students into traitors," *Ramparts* (San Francisco), April 1967, pp. 23-24; Phillip Bonosky, *Washington's Secret War Against Afghanistan*, New York: International Publishers, 1985, pp.33-34; *The Truth About Afghanistan: Documents, Facts,*

Eyewitness Reports, Moscow: Novosti Press Agency Publishing House, 1980, pp. 83-96; *Washington Post*, December 23, 1979, p. A8.

<http://www.kersplebedeb.com/mystuff/s11/afghanistan1979-1992.html> (5)

ویلیم بلوم: جهاد آمریکائی طی سالهای 1979-1992

<http://jahed137.blogfa.com/post-37.aspx> (6)

در قلمرو تاریخ - نویسنده جاها (متن فارسی برای معلومات بیشتر)

<http://www.informationclearinghouse.info/article24897.htm> (7)

جمیز ای لوکس، عضو "فعالان صلح" آمریکا تحت عنوان "جنگ سی ساله آمریکا در افغانستان

<http://www.kersplebedeb.com/mystuff/s11/afghanistan1979-1992.html> (8)

فصل 53 - "مداخله نظامی آمریکا و دخالت سیا، بعد از جنگ دوم جهانی"

<http://www.informationclearinghouse.info/article24897.htm> (9)

جنگ 30 ساله آمریکا در افغانستان. By: James A. Lucas.

http://dgibbs.faculty.arizona.edu/brzezinski_interview (10)

(11) افغانستان در قرن بیستم. ص 225-226

(12) همانجا ص 221-222

<http://www.afghan-> (13)

[german.net/upload/Tahlilha_PDF/janbaz_g_hojum_shurawi_virus_A_V01.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/janbaz_g_hojum_shurawi_virus_A_V01.pdf)

صفحات 20-21 (ما چگونه به بیماری ویروس (A) هجوم به افغانستان مبتلا میگردیدیم - مترجم غوث جانباز).

(14) خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر در گفت و گو با دکتر پرویز آرزو ص 167

<http://www.sadib.blogfa.com/post-169.aspx> (15)

رازپنهان ترور استاد میر اکبر خیبر/ ترور علی احمد خرم

(16) غلام دستگیر پنجشیری، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، صفحه 55-56، جلد 2

<http://www.ariaye.com/dari4/siasi/mozhdah.html> (17)

قتلی که کودتا در پی داشت (وحید مژده)

<http://www.rahetudeh.com/rahetude/baziye-sheytani/html/baziye-sheytani-25.html> (18)

راه توده - بازی شیطانی

<http://www.ariaye.com/ketab/erfan/erfan.pdf> (19)

افغانستان در عقب پرده دود. ص-26

<http://www.afghan-> (20)

[german.net/upload/Tahlilha_PDF/janbaz_g_hojum_shurawi_virus_A_V01.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/janbaz_g_hojum_shurawi_virus_A_V01.pdf)

ص 1-5، ما چگونه به بیماری وایروس (A) هجوم به افغانستان مبتلا میگردیدیم .